**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **یکشنبه : 05/10/1395**

**13951005- بررسی سند روایت ظئر در کتاب فقیه و تهذیب**

**بررسی سند روایت ظئر در کتاب فقیه و تهذیب**

در جلسه گذشته بیان شد که یکی از سندهای روایت **ظئر** ، هم در کتاب فقیه[[1]](#footnote-1) و هم در تهذیب[[2]](#footnote-2) بیان شده است. سند روایت چنین بود:

**رَوَی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَاجِیَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ‏ عَلِیٍ‏ عَنْ‏ عَبْدِ الرَّحْمَنِ‏ بْنِ‏ سَالِمٍ‏ عَنْ‏ أَبِیهِ‏ عَنْ‏ أَبِی‏ جَعْفَرٍ ع‏ ...**

بررسی وثاقت و عدم وثاقت محمد بن ناجیه و همچنین محمد بن علی به این جلسه موکول شد.

**رَوَی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مَتُّوَیْهِ‏ بْنِ نَابِحَةَ عَنْ أَبِی سُمَیْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ الْبَزَّازِ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَال...**[[3]](#footnote-3)

کلمه **مَتّویهِ** یکی از لهجه­های محلی محمد بوده است. کلمه محمد در بعض موارد به خصوص در قم، **مَتّویهِ** تلفظ می­شده است. شخصی به نام علی بن محمد بن علی بن سعد اخی ابی الآثار القزدانی[[4]](#footnote-4)وجود دارد که نام او را به صورت محلی ، علویه بن متویه[[5]](#footnote-5) می­خواندند[[6]](#footnote-6). و یا مانند علی بن محمد الرازی که در لهجه محلی، علّان خوانده می­شود[[7]](#footnote-7). در کتاب تاج العروس آمده است:**علانٌ : لَقَبُ جماعَةٍ مِن المحدِّثِینَ ممَّنْ اسْمُه علیٌّ**[[8]](#footnote-8) اما پذیرش این کلام مشکل است چرا که القاب باید مورد تامل صاحبان القاب باشد و چگونه می­شود که نام کسانی که علی می­باشد، این لقب تصادفا بر همه آنها قرار گرفته باشد. مرحوم بروجردی; فرموده­اند کلمه علّان لهجه عجمی علی است یعنی فارسی شده کلمه علی ، علّان می­باشد. به نظر می­رسد کلام آقای بروجردی; صحیح است لکن بنده از آن به لهجه محلی تعبیر می­کنم چرا که بعضی از این اسامی فارسی نیستند مانند احمد بن هلال که در بعضی لهجه­ها هلیل تلفظ شده است. یکی از نکاتی که در علم رجال باید به آن توجه شود، لهجه­های محلی و خاص می­باشد[[9]](#footnote-9).

کلماتی مانند عبدون (عبد الواحد یا عبد الله ) و حمدون ( احمد و یا محمد ) و حسنون ( حسن ) از تعبیرات محلی است که با اضافه کردن واو و نون درست شده است برخلاف کلماتی مانند حمدویه و سیبویه[[10]](#footnote-10) و قولویه و بابویه و

حسنویه[[11]](#footnote-11) و نفتویه[[12]](#footnote-12) و ... که با اضافه کردن یک پسوند فارسی اویه[[13]](#footnote-13)( به معنای منسوب بودن به جایی یا کسی ) ساخته شده­اند. گمان می­کنم یکی از اساتید شیخ طوسی; احمد بن عبد الواحد است که علامه; او را احمد بن عبدون ضبط کرده است[[14]](#footnote-14).

**عدم احراز وثاقت محمد بن نابحه**

اما نسبت به محمد بن نابحه باید گفت احتمالا ضبط آن همان، ناجیه باشد و به نظر می­رسد که با متویه بن ناجیه متحد است. اما توثیق او عمدتا از راه عدم استثناء ابن ولید ممکن می­باشد. لکن روایت­های او از احمد بن محمد بن یحیی بسیار کم است و شاید مجموعا پنج روایت از او نقل کرده باشد. از آنجا که اسم او متفاوت بوده و در برخی موارد محمد بن نابحه و در برخی متویه بن ناجیه ذکر شده است، نمی­توان به صورت جزمی گفت که نام او مورد توجه ابن ولید قرار گرفته و با این حال استثناء نشده است. اشکال مهم­تری که متوجه او می­باشد این است که همه روایات محمد بن ناجیه و یا همان متویه بن ناجیه از محمد بن علی ابی سمینه نقل شده است و لذا ممکن است ابن ولید در استثناء خود به همان نام ابی سمینه که واسطه روایات محمد بن ناجیه است اقتصار کرده­ باشد. بنابراین اگر چه روایات ابی سمینه با واسطه خواهد بود اما از آنجا که در لیست مشایخ مستقیم محمد بن احمد بن یحیی بوده است این احتمال وجود دارد که به همان استثناء مشایخ با واسطه اکتفاء شده باشد چرا که در این صورت روایات با واسطه هم طبیعتا استثناء خواهند شد. نسبت به کلام ابن ولید انسان باید این اطمینان را نسبت به شهادت او حاصل نماید. زیرا شهادت او اطلاق لفظی ندارد که بگوییم تمام کسانی که احمد بن محمد بن یحیی از آنها روایت می­کند، ثقه هستند، بلکه ما باید مطمئن شویم که آنها به این شخص توجه کرده و نیازی به استثناء بوده اما با این حال استثناء نکرده­اند.

البته توثیق محمد بن ناجیه چندان مهم نیست، زیرا در همه روایات او محمد بن علی ابی سمینه نیز وجود دارد و توثیق ابی سمینه به جهت کذاب بودنش ممکن نیست. لکن سند محاسن نسبت به این روایت صحیح بود علاوه بر اینکه این روایت سندهای متکرری دارد که یکی از آنها صحیح و بقیه آنها هم ممکن است در عالم واقع صحیح باشند ( زیرا ما علم به این نداریم که آنها خلاف واقع می­گفتند.) بنابراین از مجموع این اسناد انسان این اطمینان را حاصل می­کند که این روایت صادر شده است. این اجمالی از بحث سندی روایت ظئر بود.

**بررسی مفاد روایت ظئر**

اما از جهت مفاد آن باید به این نکته توجه داشت که این روایت یک حکم تعبدی خاص را بیان می­دارد. اینکه اگر شخص **طلبا للفخر** **و العز** این کار را کرده باشد، قتل او شبه عمد قرار داده شده، اما اگر به جهت فقر باشد در حکم خطای محض است، یک حکم تعبدی می­باشد. اما اینکه ما بخواهیم تمام احکام شبه عمد [ مثل حرمان او از ارث ] و یا تمام احکام قتل خطأی را بر آن بار کنیم بسیار مشکل است. لذا نمی­توان نسبت به ظئر ، شبه عمد بودن آن را ثابت کرد. برخی از علماء خواسته­اند که در این مساله یک قاعده­ای درست کنند اما واقع مساله این است که طلب عزّ و فخر

و یا فقر را نمی­توان طبق یک قاعده بیان کرد بلکه تنها این روایت یک حکم تعبدی خاص نسبت به دیه می­باشد، و به مجرد اینکه شارع از جهتی خاص حکم به شبه عمد و یا خطای محض بودن قتل ظئر کرده است، تمام احکام آن را نمی­توان در مساله جاری کرد و حکم به ممنوعیت از ارث نمود. بنابراین بحث ظئر تا این اندازه کافیست و مطلب دیگری ندارد.

**عقوبت بودن ممنوعیت از ارث**

ما سابقا وعده داده بودیم که برخی مباحث را بررسی نموده و در رابطه با آن صحبت کنیم. یکی از مباحث این بود که آیا اساسا ما دلیل بر این مطلب داریم که ممنوعیت از ارث یک عقوبت و یک امر تعبدی است؟ اگر ما به صورت مطلق قائل به ممنوعیت قاتل از ارث شویم، در این صورت نمی­توان اثبات کرد که ممنوعیت از ارث، به جهت عقوبت است. همانطور که قبلا گفتیم برخی نکات عقلائی وجود دارد که می­تواند منشأ ممنوعیت قاتل از ارث باشد. یکی از آنها این است که کسی که باعث شده دیگری کشته شود، این شخص بین خود و مقتول یک فصلی را ایجاد کرده است. اصل ارث به مناط پیوند تکوینی بین وارث و موروث است که شارع آن را ثابت نموده است. یعنی از آنجا که وارث **اولو الارحام** و رحم و جانشین آن میت است به نحوی که گویا وجود تنزیلی میت می­باشد خداوند ارث را بر آنها قرار داده است. اما اگر قتلی نسبت به آن رحم انجام شود، و لو آنکه قتل سهوی و اشتباهی بوده باشد، در این صورت ارتباط بین وارث و موروث سست می­شود. همین نکته موجب می­شود که شارع مقدس به صورت کلی قاتل را از ارث محروم کرده باشد. کما اینکه محرومیت قاتل از ارث، عقلائاً هیچ منعی نداشته و بعض عامه نیز قائل به همین هستند[[15]](#footnote-15). لذا هیچ منعی وجود ندارد که از طرف شارع چنین اطلاقی وارد شده باشد.

لکن ما سابقا بیان کردیم که جمع بین ادله مستلزم این است که قاتل مطلقا از ارث ممنوع نباشد، بلکه تنها قاتل عامد از ارث محروم است. بنابراین چه در قتل خطأی و چه در شبه عمد قتل مانع از ارث نیست. ظاهر اینکه تنها خصوص عامد از ارث ممنوع دانسته می­شود، این است که یک نوع مواخذه و مجازاتی نسبت به او در نظر گرفته شده است. البته معنای این مواخذه، **ذنب** نیست چرا که قاتل شبه عمد با اینکه **ذنب** دارد اما مواخذه قتل عمد را ندارد. مواخذه بر این گناه بزرگ این است که شخص از ارث محروم می­شود.

ممکن است گفته شود علتی که قاتل عامد را از ارث محروم می­کند صِرفا جنبه مواخذه ندارد، بلکه ممکن است به این جنبه باشد که افراد تعمد در قتل نداشته باشند. یعنی قاتل می­خواست با قتل به ارث برسد اما حکم به نقیض مطلوبش شده و او را از ارث محروم می­کنند. لکن در جواب گفته می­شود وجود چنین احکام ارتکازی صحیح می­باشد اما در واقع عرف یک نوع مواخذه­ای از آن می­فهمد. یعنی شارع برای ردع و جلوگیری از انجام یک معصیتی، مواخذه­ای بر آن قرار می­دهد تا از آن معصیت جلوگیری نماید. این عمل شارع منافات با آن ارتکازات ندارد و شارع می­خواهد با این مواخذه به آن هدف برسد و عقلائاً در جایی که تفصیل بین عمد و غیر عمد داده می­شود، یک نوع مواخذه­ای از آن تلقی می­شود. بنابراین مواخذه بودن این حکم و آن نکات ارتکازیه عقلائیه **مانعة الجمع** نیستند بلکه دو نکته­ای هستند که قابل جمع می­باشند.

نتیجه این بحث همان امریست که ما سابقا آن را بیان کردیم، یعنی از آنجا که قلم از صبی رفع شده و مواخذه از او برداشته شده است، احکامی که به مناط مواخذه بودن جعل می­شود، در حق صبی و مجنون بار نمی­شود. در واقع این بیان، مقدمه­ای برای تطبیق حدیث رفع قلم می­باشد.

ممکن است در اینجا اشکال شود که اگر کودکی، پدر خود را به جهت ارث بردن به قتل برساند، با فرض ارث بردن او زمینه قتل کودک نسبت به پدر فراهم خواهد شد. در جواب گفته می­شود این تعلیلات موجود، جنبه نوعیه دارد؛ به این معنا که جسارتی چنین و اموری مانند قتل معمولا از صبیان بر نمی­آید. نکته­ای که در روایات عمد صبی را همانند خطا دانسته است اشاره به یک نکته تکوینی دارد که تعمد کودکان از سر تدبیر نیست. لکن این امور، نوعیه بوده و ممکن است در بعض موارد کودکی هوش و عقلی بالاتر از افراد بزرگسال داشته باشد[[16]](#footnote-16). بنابراین ما نمی­توانیم از بعض تعلیلات، علیت حکم را به دست آورده و جریان حکم را منوط به وجود علت بدانیم. حکمت معمولا در تعلیل­های نوعیه وجود دارد به این صورت که اگر در نوع موارد وجود داشته باشد، حکم را به تمام موارد تسری می­دهند.

ما سابقا نسبت به روایات **عمد الصبی و خطأه واحد** گفتیم که این حکم مربوط به بحث تحمل عاقله و عدم قصاص و اموری از این قبیل است و نمی­توان آن را به جمیع موارد تسری دارد. لکن نکته­ای که در صدر روایت ( **عمد الصبی و خطأه واحد** ) وجود داشت، بعید نیست که اشاره به یک نکته ارتکازی داشته باشد که عمد صبی واقعا عمد نیست، بلکه از روی ضعف اراده می­باشد. به همین جهت شارع مقدس مجازاتی را که نسبت به قصد بزرگسالان قرار داده است نسبت به قصد کودکان قرار نداده است.

**عدم شمول اطلاقات ممنوعیت از ارث نسبت به صبی**

مبحث بعدی این است که آیا اطلاقات ممنوعیت ارث شامل صبی و مجنون می­شود یا نه؟ روایات مانع از ارث در واقع سه طایفه هستند. یکی از آن روایات، روایت مطلق **لا میراث للقاتل**[[17]](#footnote-17) می­باشد که در صحیح هشام بن سالم وارد شده است که به اطلاقش شامل مجنون و صبی و ... می­گردد. اما در اکثر روایاتی که در بحث مانعیت ارث وارد شده، کلمه **الرجل** وجود دارد[[18]](#footnote-18) که شامل صبی نمی­شود هر چند شامل مجنون است[[19]](#footnote-19). لکن در روایتی با اینکه کلمه **الرجل** استفاده شده اما قید دیگری دارد که مجنون را از تحت آن خارج می­کند. صحیحه ابی عبیده چنین است :

**عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع‏ فِی رَجُلٍ قَتَلَ أُمَّهُ‏ قَالَ لَا یَرِثُهَا وَ یُقْتَلُ بِهَا صَاغِراً وَ لَا أَظُنُ‏ قَتْلَهُ‏ بِهَا کَفَّارَةً لِذَنْبِهِ.**[[20]](#footnote-20)

با توجه به این روایت می­­گوییم: اولا با توجه به **یقتل بها صاغرا** صبی و مجنون خارج می­شوند، چرا که آنها قصاص نمی­گردند. ثانیا از کلمه **ذنب** استفاده می­­شود که موضوع حکم، کسی است که تکلیف دارد و به این جهت شامل صبی و مجنون نخواهد بود.

لکن این دو دسته از روایات با توجه به دسته سوم روایاتی که بین عمد و خطا تفصیل داده است، تفسیر می­شوند و لذا آن روایت تنها اختصاص به صورت عمد خواهد داشت. همانطور که عرض کردیم تقیید به صورت عمد عرفا به معنای وجود یک نوع مواخذه و عقوبت می­باشد و لذا آن روایات مشتمل بر صبی و مجنون نخواهند بود. همانطور که سابقا کلام مرحوم آقا سید عبد الحسین لاری; را بیان کردیم گفتیم که عمد تنها در صورتی وجود دارد که یک نوع مواخذه­ای در مقام وجود داشته باشد، یعنی شخص مرتکب گناهی بشود که بر انجام آن مواخذه شود.

بنابراین از طرفی در روایات قید متعمد وارد شده و از طرفی دیگر آن روایات نیز ظهور در یک نوع مواخذه و به اصطلاح یک کار خلافی دارد که شخص نسبت به آن عمل خلاف معذور نیست. روایاتی که صبی و مجنون را معذور قرار داده است چنین اقتضاء دارد که **لا میراث للقاتل** بعد از تخصیص یافتن به متعمد، شامل صبی و مجنون نشود.

**عدم ارث بردن صبی از دیه**

مطلب دیگری نیز وجود دارد که به دلیل ضیق وقت فقط آن را طرح کرده و بحث آن را به جلسه بعد موکول می­کنیم؛ و آن اینکه ما نسبت به صبی و مجنون گفتیم که حکم عمد آنها همان حکم خطا می­باشد، لکن سوال این است که اگر حکم خطا را دارد چرا از دیه ارث نمی­برند؟ ما در بزرگسالان نسبت به ارث بردن از دیه و ارث بردن از غیر دیه تفصیل قائل شدیم و گفتیم قاتل خطای محض نسبت به دیه محروم اما نسبت به غیر دیه محروم نیست. نکاتی تفصیلی که در آن بحث برای تفصیل بین دیه و غیر دیه ذکر شد، قابل تطبیق بر صبی هم می­باشد که در جلسه بعد بیشتر به آن خواهیم پرداخت. **و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏4 ؛ ص160 [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏10 ؛ ص222 [↑](#footnote-ref-2)
3. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏9 ؛ ص393 [↑](#footnote-ref-3)
4. علي بن محمد بن علي بن سعد الأشعري القمي القزداني منسوب إلى قرية يكنى أبا الحسن و يعرف بابن متويه له كتاب نوادر كبير. رجال‏النجاشي ص : 257 [↑](#footnote-ref-4)
5. محمد بن سالم بن أبي سلمة الكندي السجستاني أخبرنا علي بن أحمد قال: حدثنا إسحاق بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا علوية بن متويه بن علي بن سعد أخي أبي الآثار القزداني عنه به. رجال‏النجاشي ص : 322 [↑](#footnote-ref-5)
6. نظیر کلمه علی که در لهجه محلی عراقی به آن علاوی گفته می­شود. [↑](#footnote-ref-6)
7. علي بن محمد بن إبراهيم بن أبان الرازي الكليني المعروف بعلان يكنى أبا الحسن رجال‏النجاشي ص : 261 [↑](#footnote-ref-7)
8. تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج، ص: 384 [↑](#footnote-ref-8)
9. سوال: آیا در کتاب به همان تلفظ محلی نوشته می­شود؟ بله به همان تلفظ نوشته شده است. کتاب نشوار المحاضره نوشته قاضی تنوخی است که حواشی خوبی هم دارد. در آن کتاب توضیحاتی نسبت به بعض واژه­ها داده شده و مثلا گفته شده این واژه به لهجه بغدادی می­باشد. مثلا نسبت به محمد بن الحسن الصفار گفته شده که ملقب به ممویه یا مموله بوده است. [محمد بن الحسن الصفار له إليه مسائل يلقب ممولة. رجال‏الطوسي ص : 402] [↑](#footnote-ref-9)
10. در شیراز خیابانی به نام سیبُویِه وجود دارد که گفته می­شود قبر سیبویه در آنجا قرار دارد. در عربی به آن سیبوَیه و در فارسی به آن سیبُویِه گفته می­شود. وجه تسمیه آن شخص به این لفظ این بوده که او بسیار سرخ و سفید بوده و لذا به سیب نسبت داده شده و سیبویه خوانده شده است. [↑](#footnote-ref-10)
11. گاها اسم شخص با اسم پدر بزرگش یکی بوده مثلا نام هر دو حسن بوده و به آن حسنویه یعنی منسوب به حسن گفته می­شده است. [↑](#footnote-ref-11)
12. در ذیل ترجمه نفتویه نحوی در معجم الادباء شعرهایی آمده که در بعض آنها نفتوَیه و در برخی دیگر نفتُویه ذکر شده است. نِفت همان نفت فارسی است. نفت کوره نمادی از سیاهی مطلق است و لذا نفتویه به کسی گفته می­شده که بسیار سیاه بوده باشد. [↑](#footnote-ref-12)
13. تلفظ آن در فارسی اویه و در عربی ویه می­باشد، که به جهت نسبت دادن شخصی به مکان و یا شخصی به کار گرفته می­شود. بعید به نظر میرسد که کلمه آل بویه از این باب باشد چرا که نسبت دادن به حرف باء بعید می­باشد لذا به نظر می­رسد این کلمه وجه دیگری دارد. در نزد عرب ضرب المثلی وجود دارد که می­گویند: هذه کلمة اعجمیه فالعبوا بها ما شئتم. یعنی تلفظ برخی کلمات فارسی را نمی­دانسته­اند و لذا آن را به نحوی تلفظ می­کردند. [↑](#footnote-ref-13)
14. أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر يكنى أبا عبد الله كثير السماع و الرواية سمعنا منه و أجاز لنا بجميع (جميع) ما رواه مات سنة ثلاث و عشرين و أربعمائة. رجال‏الطوسي ص : 414 و أحمد بن عبدون يعرف بابن الحاشر بالحاء المهملة و الشين المعجمة أبو عبد الله كثير الرواية لم [ست‏]: سمعنا منه و أجاز لنا. رجال‏ابن‏داود ص : 32 [↑](#footnote-ref-14)
15. عبارت شافعی در جلسات سابق بیان گردید و گقته شد که او قاتل را علی ای وجهٍ محروم از ارث می­داند، و به اطلاقات لا میراث لقاتل تمسک کرده بود. [↑](#footnote-ref-15)
16. کما اینکه بعض پادشاهان همانند شاه اسماعیل صفوی در سن سیزده سالگی به پادشاهی رسیده و حکومت صفویه که اولین حکومت متمرکز ایران بوده را تاسیس کرده است در حالی که قبل از او حکومت به صورت ملوک الطوایفی بود. [↑](#footnote-ref-16)
17. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ لَا مِيرَاثَ‏ لِلْقَاتِلِ‏. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص141 [↑](#footnote-ref-17)
18. مانند این روایت :

    عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا يَتَوَارَثُ‏ رَجُلَانِ‏ قَتَلَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَه‏ الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص140 [↑](#footnote-ref-18)
19. چرا که در معنای الرجل ، عقل لحاظ نشده است. [↑](#footnote-ref-19)
20. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص140 [↑](#footnote-ref-20)